

تبیین جرم دولتی در چشم‌انداز جرم‌شناسی پسامدرن: از هنجار‌گذاری جنائی تا هنجار‌گریزی دولت

سیروس ایمانی^۱، مهرداد رایجیان اصلی^{۲*}، قاسم محمدی^۳

چکیده

زمینه و هدف: پنهان‌شدگی و توجیه‌شدن اقدامات و تصمیمات زیان‌بار دولت‌ها و دولتمردان در سایه قدرتمندی آنان از یک سو و غفلت سامانه دادگری جنایی و جرم‌شناسی مدرن از تبیین شایسته و شناساندن آن به عنوان جرم از سوی دیگر، مسئله‌ای است که نمی‌توان آن را در ساحت جرم‌شناسی و حقوق جنائی نادیده انگاشت. حال پرسش اساسی که مقاله حاضر در پی یافتن پاسخی در خور به آن تدوین یافته، این است که چرا حقوق جنائی و جرم‌شناسی مدرن در تبیین و واکاوی جرم دولتی ناتوان بوده است و آیا جرم‌شناسی پسامدرن در خصوص جرم دولتی و غفلت‌های موجود، تبیین تازه‌تری دارد؟

روش: پژوهش حاضر به روش توصیفی و تحلیلی انجام شده است.

یافته‌ها و نتایج: براساس مطالعات انجام شده و یافته‌های مقاله امکان تبیین و تحلیل جرم دولتی از رهگذر نظریه‌ها و ریافت‌های جرم‌شناسی رایج و مدرن ناممکن است بلکه نمایاندن و تبیین رابطه متقابل میان معادله جرم و قدرت هنجار‌گذاری و آنگاه چگونگی پنهان ماندن دولت‌ها و انکار شدن آن‌ها به عنوان ابر بزه‌کاران، جز از طریق نگرش انتقادی و فراتر رفتن از سیطره جرم‌شناسی رایج و دولت بنیاد امکانپذیر نیست. از این رو مقاله حاضر با تکیه بر نظریه انتقادی و با رویکرد پسامدرن - به عنوان یکی از رویکردهای انتقادی معاصر - به تبیین و واکاوی جرم دولتی در پهنه جرم‌شناسی و حقوق جنائی و شناساندن آن به عنوان جرم و آسیب شدید می‌پردازد.

واژگان کلیدی: جرم دولتی، هنجار‌گذاری جنائی، جرم‌شناسی پسامدرن، برساختگی جرم، قدرت

۱. دانش‌آموخته دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران.

imani_attorney@yahoo.com

۲. عضو هیأت علمی گروه حقوق پژوهشکده تحقیق و توسعه علوم انسانی: سمت، تهران، ایران. (نویسنده مسئول).

m.rayejian@samt.ac.ir

۳. استادیار دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.

mohammadi.q@gmail.com

مقدمه

طرح مسئله بزهکاری دولت یا جرم دولتی با ظهور جرم‌شناسی انتقادی به طور جدی مورد توجه و تعمق قرار گرفته است. از آغاز دهه ۱۹۷۰، برخی از جرم‌شناسان انتقادی دریافته‌اند که جرم‌شناسی نباید توجه خود را به جرم، به منزله رفتاری که از رهگذر حقوق جنائی داخلی و دولتی تعریف می‌شود، محدود کند؛ بلکه باید گزینه انسان باورانه و غیر دولتی را، بر پایه مفهوم حقوق بشر، به جای مفهوم حقوقی سنتی جرم، جایگزین ساخته و تبیین واقعی‌تری از جرم ارائه دهد. بر این اساس، تأکید بر ماهیت و آثار جرم به عنوان آسیب و نگرش حقوق بشری و بزه‌دیده مدارانه به آن، تبیین‌های معاصر از جرایم قدرتمندان، دولتمردان و دولت‌ها را در چند دهه اخیر رقم زده است. با این حال بستر مطالعاتی و پژوهشی در حوزه حقوق بشر و بشرمداری و بر پایه آن، جرایم دولتی، اغلب به نوشتگان حقوقی، کنوانسیون‌ها، پروتکل‌ها و میثاق‌های بین‌المللی محصور گردیده و از حیث جرم‌شناختی تا پیش از این مقوله جرم دولتی چندان مورد توجه و تحلیل نبوده است. با طرح نظریه برچسب‌زنی و پیدایش جرم‌شناسی انتقادی نخستین تردیدهای جدی در اینکه آیا جرم و کژروی ارتباط عینی با عوامل زیستی - روانی - اجتماعی دارد یا برخاسته از تعریف و پنداشت ذهنی و ارادی قانونگذاران حاکم و بلکه اعمال قدرت آنان از رهگذر اغوا سازی، مسئله‌سازی و جرم‌انگاری برخی مسئله‌ها و رفتارهاست، آغاز گردید. بر همین اساس معیارهای جدیدی در تعریف و تبیین مفهوم جرم ارائه گردیده‌اند که نافی بسیاری از دیدگاه‌ها و تبیین‌های کلاسیک و مدرن‌اند. برخی از پژوهشگران به دو معیار نقض هنجارهای رفتاری و «زیان اجتماعی»^۱ اشاره کرده و جرم دولتی را بر پایه این معیارها مورد تحلیل قرار داده‌اند. (قورچی بیگی، ۱۳۹۳: ۳۰۷) برخی از نویسندگان در تبیین جرم دولتی، معیار «جامعه مدنی»^۲ را ملاک هنجارمندی، هنجارگذاری و هنجارگریزی دانسته و در نتیجه عدول از ارزش‌ها و هنجارهای پذیرفته‌شده در یک جامعه مدنی را اعم از آنکه از طرف افراد عادی باشد یا دولت، ملاک جرم‌انگاری می‌دانند. (غلامی و عباسی، ۱۳۹۶: ۸۸) وانگهی برخی از نویسندگان بر پایه حقوق بشر و محور قرار دادن بشرمداری در مطالعات جرم‌شناختی و با تأکید بر پارادایم‌هایی چون سوءاستفاده از قدرت و بزه‌دیده‌شناسی به واکاوی جرم دولتی پرداخته‌اند. (رایجیان اصلی، ۱۳۸۵: ۲۸۵) برخی از پژوهشگران نیز با تکیه بر معیارهای زیستی و اصول اخلاق زیستی جرایم ارتكابی دولت‌ها را مورد تحلیل و ارزیابی قرار داده‌اند. (غلامی و عباسی، ۱۳۹۶: ۹۰)

وانگهی تردید جدی نسبت به آموزه‌های اثبات باورانه و اخلاق مدارانه حقوق جنائی مدرن را در جنبش ساختارشکنانه جرم‌شناسی پسامدرن می‌توان دید. در این آوردگاه نظری است که جنبه‌های

قدرت محوری، زبان محوری و سوگیرانه بودن هنجارگذاری جنائی و تردید در مشروعیت و مصونیت دولت هنجارگذار متجلی می‌گردد. باری کانون توجه این مقاله، تحلیل و واکاوی پساگونه جرم دولتی هم در چشم‌انداز نظری و هم در وضع اجتماعی - سیاسی پسامدرن است. این پساندیشی و پساگونگی، از ساختارشکنی در معنا و مفهوم جرم، کیفر، هنجار، ارزش و دال‌های برسازنده آن‌ها، همچون قدرت، مشروعیت، نظم و گفتمان آغاز می‌شود و با اسطوره‌زدایی و مشروعیت‌زدایی از بسیاری از مفاهیم تعین یافته و بدیهی شده و با اعلام مرگ یا پایان بسیاری از این گفتمان‌ها، ابر روایت‌ها یا دال‌های سترگ، به فضایی از مفاهیم پالوده شده و دنیای تکثرباورانه گذر می‌کند.

از این رو نگارندگان با تکیه بر روش تحقیق تحلیل گفتمان انتقادی و به شیوه مطالعه اسنادی، ابتدا به چگونگی برساخته شدن جرم از طریق، زبان، قدرت و ایدئولوژی در اختیار دولت (۱) سپس به ارائه پنداشتی تازه‌تر پسامدرنیستی از مفهوم جرم می‌پردازند. (۲) بعد از آن چگونگی بازنمایی جرم دولتی در تبیین‌های پسامدرن مورد واکاوی قرار می‌گیرد. (۳) که بیانگر چگونگی زوال حقیقی اقتدار و مشروعیت دولت در امر هنجارگذاری جنائی؛ بازتعریف تکثر باور، بزه‌دیده محور و پسامدرن از جرم دولتی و تحلیل جنبه‌های پنهان، انکار شده و توجیه شده جرم‌های دولتی است. در نهایت نتیجه مقاله براساس پرسش مطروحه ارزیابی و ارائه می‌گردد.

۱. برساختگی جرم در چشم‌انداز جرم‌شناسی پسامدرن

مانیفست نظری جرم‌شناسی پسامدرن آن است که جرم فی‌نفسه فاقد اصالت ذاتی و عینی بلکه مفهومی است که تحت تاثیر پارادایم‌های غالبی چون زبان، قدرت و ایدئولوژی حاکم برساخته می‌شود. اینک به چگونگی این برساختگی‌ها و پارادایم‌ها می‌پردازیم.

۱-۱. برساختگی جرم از طریق استیلای زبانی

مهمترین پارادایم تبیین‌کننده معرفت‌شناسی پسامدرن نظام دلالت زبانی است. از این نقطه نظر، زبان، تنها یک روند نام‌گذاری ساده نیست بلکه زبان نظامی از تفاوت‌ها و تمایزهاست که در آن هر واژه با توجه به متضاد خود معنا می‌یابد. که از آن به عنوان نظام تقابل‌های دوتایی یاد می‌کنند. واکاوی نقش برجسته زبان از سوی ساختارگرایان و سپس اندیشمندان پسامدرن، پرده از استیلا و هژمونی آن در تمام جنبه‌های اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی برداشت. از اینرو در اثر گسترش، تسری و استیلای آن به پدیده‌های اجتماعی وسیع‌تر، از سوی پسامدرن‌ها مفهوم گفتمان را به خود گرفت و از دهه ۱۹۷۰ به بعد تحلیل گفتمان، به ویژه تحلیل گفتمان انتقادی، به عنوان یکی از روش‌های تحقیق از سوی پسا ساختارباورهایی چون دریدا، بارت، فرکلاف، لاکلتو، موف

و فوکو وارد عرصه‌های فلسفه، علوم سیاسی و علوم اجتماعی و جرم‌شناسی گردید. (هوارث، ۱۳۹۷: ۴۲)

از نظر فوکو، گفتمان، نه تنها بزرگتر از زبان است بلکه کل حوزه اجتماعی را در برمی‌گیرد و «نظام‌های معطوف به حقیقت» را برسوزنه‌ها یا فاعلان اجتماعی تحمیل می‌کند. این تحمیل، از عاملیت فاعلان اجتماعی فرو می‌کاهد و باعث می‌شود تا ما بتوانیم عمل آن‌ها را براساس مولفه‌های گفتمان معنا کنیم. دریدا با طرح این مطلب که گفتمان‌ها حاصل تمایزگذاری قدرت محورانه و تقابل‌های دوتایی و استیلای زبانی هستند، نشان می‌دهد که بسیاری از مدل‌ها و معناها - که استیلای زبانی آن‌ها را در جایگاه حقیقت نشانده است - سایر معناها و مدل‌ها را در هاله‌ای از مجاز، استعاره و حاشیه‌نشینی قرار داده‌اند. (دریدا، ۱۹۸۲: ۲۷۲) از این رو زمانی که گفتمان‌هایی در یک جامعه، عمومیت و مشروعیت می‌یابند؛ قدرت و ایدئولوژی نهفته در آن‌ها، در نظام زبانی و نظام تفکر آن جامعه نقش تعیین‌کننده‌ای می‌یابد که می‌تواند هرگونه گفتمان مخالف با آن‌ها را خرده گفتمان، ضد ارزش یا جرم تلقی کند. (آریگو و برنارد، ۱۹۹۷: ۵۰) به بیان دیگر واقعیت اجتماعی، امری است شناور و ناپایدار؛ این گفتمان است که به آن معنا، جهت، رسمیت و موجودیت می‌بخشد؛ بنابراین عقاید، ارزش‌ها و هنجارها در اثر زبان و گفتمان‌های ناشی از آن دچار تغییر و تحول می‌شوند. (صادقی فسایی و پروین، ۱۳۹۰: ۲۲۶) این مفهوم بیانگر این حقیقت است که صاحبان قدرت و دولتمردان به هر شکلی که منافعتشان اقتضاء نماید، به امور جهان و اشیاء، کلمات و متون، معنای دلخواه خود را می‌دهند و آنان تعیین می‌کنند که چه چیزی ارزشمند و درست و چه چیزی ضد ارزش، نادرست و نهایتاً جرم است.

از اینرو گفتمان مسلط در قلمرو نظام کیفری، گفتمان‌های دیگر را که بیانگر نظر یا تجربه‌ای متفاوت درباره جهان اجتماعی یا احساسات افراد و خواسته‌های انسانی و فردی آن‌ها است، خاموش کرده و افراد را محصور در پیروی و کنش براساس گفتمان‌های رایج آن نظام می‌کند؛ بنابراین خارج شدن یا مخالفت از این گفتمان ساختاری، شخص را در جایگاه ناهمنوا، ناهنجار و مجرم می‌نشانند. (وایت و هاینز، ۱۳۹۲: ۴۱۰) بدین ترتیب در دیدگاه جرم‌شناسی پسامدرن، گفتمان حاکم یا سلطه زبانی است که به شکل‌های گوناگون جرم را تولید می‌کند. این سلطه به جرم‌انگاری و کیفرگذاری گفتار، گرایش، باور، اندیشه و رفتار کسانی می‌پردازد که در برابر گفتمان غالب، ایستادگی و مخالفت می‌کنند. بنابراین معنا و مدل‌ها جرم و مجرم در بسیاری از موارد به عنوان مفهوم‌هایی هستند که در اثر ارزش‌گذاری تبعیض‌آمیز و مبتنی بر گفتمان حاکم بر ساخته می‌شوند.

۲-۱. برساختگی قدرت محورانه جرم

بدون تردید هر هنجاری به خاطر الزام‌کنندگی و ضمانت اجرای مترتب بر آن، قدرتی را در خود نهان دارد. این قدرت محوری در هنجارهای جنائی اهمیت و شدت بیشتری می‌یابد. تا آنجا که مفهوم قانون کیفری با مفهوم قدرت سیاسی و پشتیبانی دولتی پیوند می‌خورد. (رابرتسون، ۱۳۷۷: ۶۳) بنابراین قدرت به مثابه یک پدیده ناشناخته با چهره‌های مختلف طبیعی، اجتماعی، انسانی و مفهوم ذهنی، همیشه و همه‌جا حضور داشته است.

تبیین قدرت، در چشم‌انداز پسامدرن، ارتباط بینایی با زبان و معرفت-دانش می‌یابد. (کلگ، ۱۳۸۳: ۲۶۳) بر همین اساس لیوتار- از اندیشمندان پسامدرن- یکی از دلایل اصلی ناباوری‌اش نسبت به روایت‌ها یا گفتمان‌هایی چون دانش، عقلانیت و پیشرفت- مدرن- را ناشی از حضور و دخالت قدرت و گفتمان حاکم در ایجاد آن‌ها اعلام می‌کند. نیچه اولین کسی بود که با طرح ایده «خواست قدرت»، توجه اندیشه انتقادی معرفت‌شناسانه، بلکه پساگونه- به قدرت را برانگیخت؛ به تعبیر وی «جهان خواست قدرت است و بس». از نگاه نیچه، حیات، پدیده‌ای است در کشاکش ابدی و این کشاکش، زیربنای همه تاریخ، تفکر و پویش نوع بشر است. خواهش‌ها و کنش‌های انسان، تنها می‌توانند از طریق حذف خواهش‌های دیگران محقق شوند. از این منظر، همه مفهوم‌ها، ارزش‌ها و اعتقادهای انسانی، همیشه به عنوان نتیجه سرکوب احتمال‌های جانشین، پدیدار می‌شوند. (شاملو و کاظمی جویباری، ۱۳۹۴: ۴۸) به اعتقاد نیچه تمامی انواع دانش و حقیقت یا معرفت، نیز گونه‌هایی از خواست اراده معطوف به قدرت‌اند؛ که تنها موفق شده‌اند از رقابت بین ایده‌های رقیب و متنازع، پیروز بیرون آیند؛ بنابراین آنچه موجب شناسایی و پدیدار شدن امری، به عنوان حقیقت، دانش یا قانون می‌گردد، قدرتی است در ورای آن که بر سایر امور چیره شده است. (رابینسون ۱۳۹۰: ۶۷) بدین‌سان از نظرگاه نیچه هیچ حقیقتی جاودانه و ابدی وجود ندارد؛ بلکه آن چه به عنوان حقیقت ابراز می‌گردد جلوه‌ای از قدرت‌نمایی آن است.

فوکو با الهام گرفتن از نیچه و اندیشه‌های پسااختارباوری، مناسبات قدرت را در روابط زبان‌شناختی یا گفتمانی، ردیابی می‌کند. وی هنجارگذاری جنائی و همچنین کیفردهی را نه برای مجازات کردن یا اصلاح و تربیت، بلکه به مثابه نوعی خلق تفاوت‌ها، به حاشیه راندن و مدیریت کنترل و انضباط به‌سان قدرت، در نظر می‌گیرد. همچنان که می‌نویسد: «بدون شک مجازات‌ها نه برای حذف جرم‌ها بلکه بیشتر برای تمایزگذاری جرم‌ها، توزیع آن‌ها و استفاده از آن‌ها در نظر گرفته شده‌اند؛ زندان و مجازات‌ها آن قدرها هم رام و مطیع کردن تخطی‌کنندگان از قانون را در نظر ندارند؛ بلکه تمایل دارند که تخطی از قانون را در یک تاکتیک عمومی به انقیاد درآوردن‌ها^۱ سامان دهند (فوکو، ۱۳۸۵: ۳۴۰).

بر این اساس می‌توان گفت که هنجارگذاری جنائی یکی از برجسته‌ترین ابزارهای قدرت است که بیانگر رابطه سلطه، کشمکش، رقابت، کنترل، خشونت و جنگ است. این رابطه‌های قدرت بنیاد و در عین حال متضاد را در همه روابط اجتماعی می‌توان مشاهده کرد. بین مجرم و قربانی، پزشک و بیمار، قاضی و متهم، زندانبان و زندانی، زن و مرد و... از این رو در اندیشه جرم‌شناسان پسامدرن مسئله عمده، بررسی این نکته است که رژیم زبانی مسلط - و قدرت نهفته - در قلمرو نظام جزایی، چگونه زبان‌هایی خاص را که بیانگر نظر، فکر، عقیده یا تجربه‌ای متفاوت درباره جهان اجتماعی - به ویژه متضاد با نظام حاکم - است، نادیده می‌گیرد، انکار می‌نماید و در نهایت جرم‌انگاری و مجازات می‌کند. بدین‌سان، این تبیین بر آن است تا نشان دهد که قشرهای مسلط بر جامعه که ماهیت و ساختار دولت را تشکیل می‌دهند چگونه از یک سو سلطه خود را بر ترویج، پشتیبانی و اعلام ارزش‌ها و تعریف‌های رسمی جرم اعمال می‌کنند و از سوی دیگر خود را از قلمرو و شمول هنجارهای جنایی مصون و موجه نگاه می‌دارند.

۳-۱. بر ساختگی ایدئولوژیک جرم

نقش ایدئولوژی در بر ساختگی جرم را بیشتر می‌توان در تعریف و خلق ارزش‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی از سوی دولت‌ها و هنجارهای مرتبط با این ارزش‌ها مورد تامل قرار داد. اغلب جامعه‌شناسان مدرن زمینه پیدایش هنجارها را قبل از هر چیز در ارزش‌های اساسی آن جامعه جستجو می‌کنند؛ چرا که هنجارهای موجود در جامعه، در نهایت تجلی ارزش‌های آن جامعه تلقی می‌شوند. (رابرتسون، ۱۳۷۷: ۶۴) در تبیین موجود اغلب ارزش‌ها دارای ماهیت جوهری و بنیادین‌اند. از این رو هنجارهای اجتماعی و به ویژه هنجارهای جنائی برآیند چنین ارزش‌های عینی و واقعی در جوامع محسوب می‌شوند. حال آن که در جرم‌شناسی پسامدرن اغلب ارزش‌ها رنگ و بوی ایدئولوژیک دارند؛ ایدئولوژی که حاصل قرائت ویژه‌ای از پدیده‌هاست که عمدتاً حول محور منافع و قدرت می‌چرخد. بنابراین همچنان که نمی‌توان ارزش‌های دیکته شده و ترویج شده را حقیقی دانست به همان ترتیب نمی‌توان تمام هنجارهای جنایی را حامل ارزش‌های حقیقی تلقی کرد.

از این منظر جرم «دالی» است که بخش بزرگی از «مدلول‌های» آن را نیروهای ایدئولوژیک و مرجع با توسل به ابزارها، مؤلفه‌ها، شواهد و موقعیت‌ها، به گونه‌ای تعریف می‌کنند که برداشت و ذهنیت ما از آن‌ها در قالب مفهوم «جرم» شکل بگیرد. از این رو با اتخاذ این رویکرد، می‌توان فرآیند خلق و توسعه، مشروعیت و نهادینه‌سازی پیوسته جرم در جوامع بشری را ناشی از ارزش‌گذاری‌ها و ارزش‌زدایی‌های ایدئولوژیک دانست. (میر مجیدی و دیگران، ۱۳۹۵: ۱۴۸) در این چشم‌انداز نظری جرم محصول فعالیت کنشگران حاکم و ذی نفوذی است که قدرت ترجمان

منافع و ارزش‌های خود را به نام عامه داشته و مسیر ارزش‌گذاری و هنجارگذاری را به آنگونه که خود خواهان آن‌اند، هدایت می‌کنند.

باری جرم‌شناسی پسامدرن ادعای بی‌طرفی و استقلال حقوق و نهادهای حقوقی در برابر ایدئولوژی سیاسی - مطرح در مدرنیسم - را مردود می‌داند. دلیل این امر روشن است؛ چراکه کنترل اجتماعی رسمی و اعمال ضمانت‌های اجرایی کیفری از رهگذر سیاست‌گذاری جنائی دولتی امکان وقوع می‌یابد و این دولت است که تعیین می‌کند چه چیزی عادلانه و چه چیزی مجرمانه است. (گرین و وارد، ۱۳۹۸: ۱۰) و بدون توسل به نیروهای دولتی امکان اعمال ضمانت اجراها میسر نمی‌گردد. وانگهی این مشروع‌سازی و ضرورت بخشی به مداخله‌گری کیفری دولت - که در حقوق جنائی مدرن بر پایه قرارداد اجتماعی توجیه گردیده است - (پور محمد و کرم روان، ۱۳۹۳: ۱۸۷) در رویکرد پسامدرن، مردود بوده و حاصل ایدئولوژی حاکم و تزریق شده در اذهان مردم تلقی می‌گردد. به عبارتی در کنار سایر پارادایم‌ها - مانند قدرت و گفتمان - ایدئولوژی که نوعی عوام‌فریبی و عوام‌گرایی را در پی دارد، منجر به توجیه و مشروعیت و در نهایت قدرت هنجارگذاری برای دولت و همچنین امکان هنجارگریزی دولتمردان می‌شود.

۲. پنداشت‌های پسامدرن از مدلول جرم

با توجه به پارادایم‌های ذکر شده اینک باید دید که جرم‌شناسی پسامدرن چه چیزی را جرم می‌پندارد و برداشت جرم‌شناسان پسامدرن از مفهوم و مدلول جرم چیست و گستره آن تا کجاست.

۱-۲. دگرذیسی مفهوم جرم در رویکرد برساخت‌باورانه جرم‌شناسی پسامدرن؛ جرم به مثابه ستم

برخلاف جرم‌شناسی مدرن، جرم‌شناسی برساخت‌باور پسامدرن در جستجوی بررسی روابطی است که جرم را «بازتولید» می‌کند. جرم‌شناسی برساخت‌باور، در بازشناسی جرم سه مبنای نظری را سرلوحه خود قرار داده است. مبنای نخست، مفهوم نیچه - فوکویی خواست قدرت است. بدین معنا که هر کنشی جلوه‌ای از خواست قدرت است؛ و جرم نیز از این قاعده مستثنا نیست. از این منظر جرم، محصول و برساخته قدرت ورزی و حکمرانی دولت‌هاست. مبنای دوم، بسط تعریف انسان‌شناسانه و حقوق بشر مدارانه از جرم است. در این مبنا جرم عبارت از نقض یا لغای حقوق بنیادین توسط هر شخص، نظام اجتماعی یا رابطه اجتماعی است. مقصود از حقوق بنیادین در این تعریف، حقوقی هم چون حق برابری نژادی، جنسیتی و اقتصادی است. (میلانوویچ، ۲۰۰۷: ۸۸) مبنای سوم، تعبیری پسامدرن از انسان و انسانیت است. این تعبیر ویژه، همانا تلقی انسان به مثابه «سوز»

ترمیم‌پذیر» است؛ زیرا همواره در حال تلاش، جهت نیل به وضعیت متفاوتی از بودن است. بدین منظور، انسان همواره برای تجربه شیوه‌های نوینی از بودن، «صرف انرژی» می‌کند. این تلاش و صرف انرژی ممکن است خواسته یا ناخواسته موجب صدمه و آسیب به دیگر افراد جامعه گردد. (شاملو و کاظمی جویباری، ۱۳۹۴: ۶۲-۶۳) این مبنا توجه خود را به بزه‌دیدگی و ستم‌دیدگی معطوف داشته و ترمیم را بر مجازات ترجیح می‌دهد. وانگهی در این چشم‌انداز، قربانی یا بزه‌دیده، به مثابه سوژه‌ای در نظر گرفته می‌شود که به واسطه اعمال سلطه و انکار انسانیت اش متحمل درد و رنج و ستم شده است. (مک لاولین و مونسیه، ۲۰۰۱: ۶۰)

بدین سان اساس ماهیت جرم که به شکل اجتماعی برساخته شده و به شکل گفتمانی شکل گرفته است. از نظر جرم‌شناسان پسامدرن حاصل روابط نابرابر قدرت، ارزیابی شده است؛ در این دیدگاه، جرم به مثابه قدرتِ ردِ توانایی دیگران برای ایجاد تفاوت است. نتیجه چنین اعمال قدرتی، ایجاد سلطه و ستمگری است، خواه به وسیله افراد خاص (مانند قاتل‌ها یا سارق‌ها) خواه به وسیله تشکل‌ها^۲ (مانند مجرمین سازمان‌یافته) و یا به وسیله دولت‌ها و دولتمردان. بدین ترتیب جرم‌شناسی برساخت باور، با پیوند مفهوم جرم با مفهوم انسانیت بر این عقیده است که جرم در واقع نفی انسانیت انسانی است. زمانی که قدرتی بر دیگری تحمیل می‌شود و دیگری توانایی خلق تفاوت را از دست می‌دهد، انسانیت او مخدوش شده است. در این چارچوب نظری، بزه دیده به‌عنوان یک «نا-انسان»^۳ و یا یک موجود انسانی ناتمام و مجرم به عنوان یک سرمایه‌گذار افراطی^۴ در قدرت برای تسلط بر دیگری، باز-تعریف می‌شوند. (میلانوویچ، ۲۰۰۷: ۸۵) بنابراین در این چشم‌انداز از یک سو دامنه مفهومی جرم گسترده‌تر می‌گردد و به هرگونه ستم و ستم‌دیدگی تسری می‌یابد و از سوی دیگر جرم و هنجار جنائی محدود به گفتمان جرم‌شناسی و حقوق جنائی رایج و دولتی و محصور به مرزهای سیاسی و قلمرو جغرافیایی کشورها نیز نخواهد بود. این نگرش پسامدرن به جرم و جرم‌شناسی، بستری برای تبیین جرم دولت را به مثابه ستم و ستمگری مهیا می‌سازد.

۲-۲. گستردگی مفهوم جرم در تبیین آسیب اجتماعی شناسانه پسامدرن؛ جرم به مثابه آسیب

رویکرد انتقادی نسبت به علوم جنائی با رد نگرش‌های محدود و معمولاً دو وجهی به پدیده جنائی (نگرش قانون محور و نگرش علت شناسانه) ابعاد گسترده‌تری در مفهوم و مدلول جرم خلق نمود تا جایی که گستره آن به هرگونه مسئله، آسیب یا بحران اجتماعی مانند فقر، سالمندی و بیکاری

-
1. recovering subject
 2. Collectives
 3. non human
 4. excessive investor

نیز تعمیم و توسعه یافت؛ تا آنجا که در این پنداشت جرم به مثابه آسیب اجتماعی تلقی می‌گردد. (رایجیان اصلی، ۱۳۹۸: ۲۳) بدین ترتیب برخی از نویسندگان معاصر با فراتر رفتن از مفهوم کلیشه‌ای و مدرن جرم، رهیافت جدیدی موسوم به آسیب اجتماعی شناسی یا زیمولوژی را در راستای شناخت و تبیین جرم و دادگری برگزیده‌اند.

این رویکرد با خروج از رویکرد قانونی به جرم و خسارت، به مطالعه آسیب‌های بالفعل یا بالقوه‌ای می‌پردازد که در جریان زندگی به رفاه فرد، صدمه وارد می‌کنند. آسیب اجتماعی شناسی از یک سو به آسیب‌هایی که مهم هستند و از سازماندهی روابط اجتماعی ناشی می‌شوند توجه دارد و از سوی دیگر، آسیب‌هایی را که از ناهمگونی ساختارهای سیاسی و اقتصادی، به‌عنوان تولیدکننده‌های تجربه بی‌عدالتی، ناشی می‌شوند، مطالعه می‌کند. (ون‌هام، ۱۳۹۵: ۹۸۷-۹۸۸)

از این منظر جرم در گفتمان جرم‌شناسی مدرن، یک مفهوم مضیق و تابع معیارها و تشخیص‌های حاکمیت است. که اغلب دو شخص را به عنوان بزهدار و بزهدیده درگیر می‌کند، حال آنکه باید به آسیب‌ها و صدمات شدید اجتماعی پرداخت که مهمترین ارزش‌های یک گروه اجتماعی یا یک ملت را خدشه‌دار می‌کنند. جرایم خود دولت، کوتاهی حکمرانان در مدیریت حوادث ناگوار طبیعی یا اجتماعی، اقدامات قضات، پلیس، فرمانداران و... به دلیل عدم انجام وظایف یا سوءمدیریت و عدم رعایت اخلاق حرفه‌ای که منجر به آسیب‌های جسمانی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی در سطح گسترده می‌شوند؛ عدم رعایت مقررات ناظر بر کار و اشتغال، محیط‌زیست، اقتصاد و تجارت و غیره توسط مدیران و صاحبان صنایع و کارخانه‌ها و بنگاه‌های اقتصادی و تجاری که ناگزیر خسارات حیاتی، جسمانی، روانی شدیدی را برای مردم به بار می‌آورد، نمونه‌هایی از این رفتارهای آسیب‌زننده هستند. (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۹۰: ۱۰۲۷) از این نگاه، منبع اصلی روابط آسیب‌زا، از ساختارهای قدرت ناشی می‌شود، روابط نابرابر قدرت، موقعیت‌هایی را ایجاد می‌کند که جرم را به عنوان آسیب^۱ تعریف می‌کند. (صادقی فسایی و پروین، ۱۳۹۰: ۲۳۱). بر این اساس است که جرم‌شناسان پسامدرن، جرم را به عنوان آسیب ناشی از صرف انرژی بشر در روابط آسیب‌زای قدرت تعریف می‌کنند. بدین ترتیب در جرم‌شناسی پسامدرن، مفهوم آسیب- به هر شکلی که رخ دهد- جایگزین مفهوم جرم می‌گردد. (اوبرین و یار، ۲۰۰۸: ۲۶)

این رویکرد با فراتر رفتن از مفهوم تعریف‌شده جرم در قوانین جزایی و جرم‌شناسی، بر آن است که جرم‌شناسی فی‌نفسه قادر به انعکاس تمامیت جرم به بیش از آنچه از سوی قانون جزایی تعریف شده، نبوده است و هرگز فراتر از مرزهای حقوق جنائی و تعریف دولتی به جستجوی جرم نپرداخته و مفهوم جرم را محدود به اتفاقات نه‌چندان جدی، در مقایسه با آسیب‌های بسیار مهم و فجیح نموده است. (هیلیارد و تمبس، ۲۰۰۴: ۱۱) از این رو آسیب اجتماعی شناسی، نقض حقوق افراد را تحت

قالب‌های متنوعی به مثابه آسیب، مورد توجه قرار می‌دهد، مانند نقض گسترده حقوق اساسی؛ آسیب‌های وارد شده به علت نژاد، قومیت، جنس، سن و یا در طی کار یا صدماتی که توسط آلودگی، فقر و... ایجاد شده‌اند. برای درک این موارد، این رویکرد به ویژه به سیاست‌ها، شرایط و بسترهای شهری، مهاجرتی، اجتماعی، بهداشتی، اقتصادی و... فراسوی جرم‌انگاری حقوق جنائی، مربوط می‌شود. (ون هام، ۱۳۹۵: ۹۸۹) بنابراین جرم - فارغ از تعریف سنتی آن - مفهومی نظری و مدلول عملی گسترده‌تری نسبت به گفتمان دولت - بنیاد و قانون‌مدار گذشته پیدا می‌کند به طوری که می‌توان قلمرو موضوعی آن را به فراسوی هنجارهای تعریف‌شده و تعین یافته دولت - بنیاد و هنجارگذاران جنائی موجود گسترانید.

۳. بازنمایی جرم دولتی در تبیین‌های پسامدرن

از آن جایی که جرم‌شناسی پسامدرن، جرم و هنجار جنائی را برساخته ذهنیت، قدرت و گفتمان غالب یا استیلای زبانی می‌داند و پارادایم‌های بر سازنده آن، در واقع به منزله منابع حکمرانی، کنترل و قدرت افزایشی، در اختیار دولت و طبقات حاکم قرار دارند، در نتیجه از یک سو دولت‌ها و به ویژه دولت مردان به عنوان مراجع هنجارگذار و کنترل‌گران رسمی، متهم به جانبداری، تبعیض، قدرت ورزی و حفظ منافع خود از طریق سلطه زبانی و هنجارگذاری‌های جنائی مرسوم و جرم‌انگاری‌های غیرضروری یا افراطی و کیف‌دهی‌های گسترده و شدید می‌شوند؛ از سوی دیگر این رویکرد با فراتر رفتن از گفتمان علوم جنائی مدرن و نگرش آسیب‌واره به جرم و ساختارزدایی از تعریف و معنای ایدئولوژیک، رایج و دولتی جرم، دامنه موضوعی آن را به فراسوی هنجارهای جنائی می‌گستراند. از این رو جرم انگاشتن رفتارهای آسیب‌زننده، ستمکارانه، خشونت‌آمیز، تبعیض‌آمیز و ناانسانی دولت‌ها از یک سو مستلزم نقد، واکاوی و واسازی پساگونه اقتدار، مشروعیت و مصنوعیت سیاسی نهفته در حاکمیت، (پسامدرن سلبی) و از سوی دیگر، نگرش تکثر باورانه و غیر ایدئولوژیک به تعریف و معنای جرم؛ بازسازی و تقویت و به رسمیت شناختن گفتمان‌هایی خاموش یا غایب و ایجاد گفتمان‌های جانشین (پسامدرن ایجابی) و بالاخره بازتعریف جرم بر پایه این تکثرباوری در معانی و مدلول‌ها است.

۳-۱. واسازی اقتدار و مشروعیت جرم‌انگارانه دولت

مهمترین صورت‌بندی اندیشه پسامدرن، تفکیک آن به دو قسم پسامدرن سلبی و ایجابی است. به طور کلی، پسامدرن ایجابی وجه تعدیل‌یافته پسامدرن است. تمرکز رویکرد پسامدرن سلبی - که در تقابل با گفتمان مدرنیسم و نفی انگاره‌ها و آموزه‌های آن پدیدار گردید - مبتنی بر

ساختارشکنی یا واسازی^۱ است. (نوریس، ۱۳۸۰، ۲۷۵) دریدا - یکی از اثرگذارترین فیلسوفان پسااختار باور- با شورش و عصیان علیه اصالت جوهری معنا و یکپارچگی متن و حتی با زیر سؤال بردن اندیشه‌های مکتب ساختار باوری و ایده‌های سوسور، توجه خود را معطوف به دیگر بودگی، تفاوت‌ها، تمایزها و غیاب‌ها نمود. سخن از به تعویق افتادن معنا و تکثر باوری در آن را سرداد. (مکاریک، ۱۳۸۵: ۹۶) استراتژی دریدا این است که متون یا بخشی از متون را به اجزای اولیه‌اش فرو بکاهد تا تناقض‌ها، تضادهای درونی و تقابل‌های دوتایی آن‌ها را آشکار سازد. از نظر وی متن به عنوان نوعی گفتمان-اعم از هرگونه گفتمان مانند قانون جزا- برای آن که تظاهر کند یا تفوق یابد، معنای پایداری خلق می‌کند و با حذف، کنارزدن، به حاشیه بردن یا انکار کردن دیگر مدلول‌ها، عناصر یا اجزا، سرپوش‌هایی را برای نمود یافتن و پدیدار شدن خود به کار می‌گیرد. واسازی در اصل می‌کوشد تا این سرپوش‌ها و پنهان کاری‌ها و کنار زدن‌ها را هویدا ساخته و از هم بگسلد. (برنس، ۱۳۸۴: ۱۵۲) دغدغه اصلی دریدا جلب توجه ما به وجود شکاف‌های بسیاری در نظام‌های گفتمان است که با هیچ کوششی هرگز نمی‌توان به طور کامل بر آن‌ها سرپوش گذاشت. بدین سان واسازی می‌کوشد تا به طور آگاهانه ادعاهای مدرن درباره مشروعیت و اقتدار دولت برای نظم‌بخشیدن به جهان را بی‌اعتبار سازد.

فوکو با الهام گرفتن از اندیشه‌های پسااختار باوری بر آن شد تا به واسازی چهره پنهان قدرت در نظم‌بخشی و کنترل افراد از سوی حکومت بپردازد. (دریفوس و رابینو ۱۳۹۴: ۲۴۳) بدین ترتیب فوکو با واسازی رابطه قدرت - معرفت؛ قدرت - دانش و قدرت - انضباط (بهنجارسازی) نشان می‌دهد که اقتدار و مشروعیت هنجارگذاری نه در راستای اصلاح و درمان یا باز اجتماعی کردن، بلکه نوعی اعمال قدرت بر تن مجرم و بر اذهان سایرین است. وی مشروعیت و قدرت هنجار جنائی را ناشی از تکنیک انضباطی دولت می‌داند، این هنجارمندی و مشروعیت به گونه‌ای در تمام جنبه‌های زندگی مدرن بشری نفوذ کرده است؛ به طوری که از نظر فوکو بهنجارسازی، همانند مراقبت و به همراه آن به یکی از ابزارهای بزرگ قدرت در پایان عصر کلاسیک بدل شد و به تدریج موجب طبقه‌بندی، پایگان‌بندی و ایجاد سلسله مراتب در بین افراد گردید. (فوکو، ۱۳۸۵، ۲۳۰) بدین سان فوکو در اغلب آثار خود نشان می‌دهد که چگونه کودک بودن، بیمار بودن، دیوانه بودن و بزهکار بودن، مفهوم و مدلول مشروعیت باخته خود را به واسطه تمایز گذاری‌های قدرت محور کسب می‌کنند. بنابراین آنچه به عنوان مشروعیت و اقتدار هنجارگذارانه دولت تلقی می‌گردد، حاصل تفاوت گذاری، انفکاک و جداسازی هم به طور صعودی (قدرت افزایی قدرتمندان و دولتمردان) و هم به طور نزولی (به حاشیه راندن و برچسب زدن کم قدرت‌ها) است.

اندیشمندان پسامدرن توجه عمده خود را معطوف به حاشیه‌ها، استعاره‌ها و مجازها کرده و چندان بهایی به مرجعیت‌ها و مشروعیت‌های تثبیت شده در قالب قواعد، هنجارها، قوانین و غیره قائل نیستند. در این چشم‌انداز مرجعیت و مشروعیت، دیگر با آن قدرت پیشین در مرکزیت و محوریت قرار نداشته و تمایزهایی چون تمایز میان آنچه «مرکز» و «حاشیه» خوانده شده بود و آنچه طبقات، مناطق و سطوح فرهنگی - فراتر یا فروتر - دانسته شده بود، رنگ می‌بازند. (کاتر، ۱۳۹۴: ۱۸) بدین ترتیب در رویکرد جرم‌شناسی پسامدرن، مرجعیت دولت به عنوان نهاد مقتدر، مشروع و ذیصلاح در جرم‌انگاری - دست کم از حیث نظری - رنگ می‌بازد و اصل حاکمیت قانون و مشروعیت آن جای خود را به بازی‌های زبانی قانونی متکثر می‌دهد. این پنداشت و ساخت‌باورانه منجر به زوال یا تقلیل مصونیت جنائی دولت شده و مجال جرم‌انگاری اقدامات و رفتارهای دولت و دولتمردان را میسر می‌سازد.

۲-۳. واسازی مشروعیت کیفرگذارانه دولت

در اندیشه مدرن مشروعیت، جزئی از کاربست اقتدار است، یعنی حاکمیت زمانی مشروع و پایدار می‌شود که اصلی مشترک مانند رضایت، قانون‌مندی یا سنت داری، میان فرمانروا و فرمان‌گذار، آن را توجیه کرده باشد. (رایجیان اصلی، ۱۳۸۵: ۸۵) با این حال جرم‌شناسی پسامدرن اینگونه مشروعیت اصل مدار را غیر واقعی، جانب‌دارانه و ایدئولوژیک می‌داند. بدین سان آنچه مشروعیت دولت در جرم‌انگاری و کیفرگذاری و اعمال کیفر را توجیه می‌کند، قدرت و ایدئولوژی برساننده و پنهان در آن است. بر این اساس نکوهش و سرزنش اجتماعی یا اخلاقی با ساز و کارهای دولتی، که از آن تحت عنوان خشونت مشروع نیز یاد می‌شود (رایجیان اصلی، ۱۳۹۰: ۳) به عنوان توجیه کیفر امری ایدئولوژیک و ساختگی است.

در تحلیل فوکو از رابطه مجازات و قدرت سیاسی، مجازات به عنوان جلوه‌ای از قدرت تفسیر می‌شود. یعنی کیفر به عنوان ابزاری در میان دیگر ابزارهای سیاسی در راستای تحکیم و گسترش قدرت و به صورت یک تاکتیک سیاسی نمود می‌یابد. (گارلند، ۱۳۹۵: ۲۲۴) بدین سان می‌توان گفت که هیچ رابطه ذاتی و واقعی میان کیفر به مثابه نکوهش و مشروعیت دولت به عنوان مرجع تعیین‌کننده و اجراکننده نکوهش یا کیفرها وجود ندارد. بلکه مجازات به مثابه قدرت سیاسی دولت ضمن قدرت بخشی به دولتمردان، متقابلاً آنان را از مجازات‌های ترسیم شده و به طور کلی از سیطره هنجارهای جنائی خود ساخته، مصون و ایمن می‌کند.

کالین سامنر در مقاله خود تحت عنوان «نکوهش، دولت و جرم» مشروعیت هنجارگذارانه دولت را ناشی از بر ساختگی و تقویت نکوهش‌های^۱ اجتماعی دانسته است. از نظر سامنر نکوهش‌های

اجتماعی سازه‌هایی هیجانی - مفهومی هستند که به شکلی گسترده در درون چارچوب عرصه ایدئولوژیکی گروه‌های مسلط جامعه جای دارند. تقدیس آن‌ها از سوی دولت، اغلب شکل قانون و هنجار جنائی به خود می‌گیرد که هدف سیاسی و استراتژیک آن، گاه تنها سلطه و به انقیاد کشیدن یک جمعیت، گروه، قلمرو یا فضا است و گاه به شکلی پیچیده‌تر، جلب رضایت مردمانی از پیش مطیع، نسبت به یک نظام یا الگوهای نهادهای اجتماعی و عملکرد آن‌هاست. بنابراین نكوهش‌های اجتماعی همواره بخش جدا نشدنی از فرآیندهای دولت‌سازی، حفظ نظم یا حکمرانی بوده‌اند. از این‌رو، نكوهش‌های اجتماعی - که اغلب در قالب کیفر یا مجازات‌های اداری و انتظامی ظاهر می‌شوند - فقط مقوله‌های ایدئولوژیکی منفی بیان‌شده در قانون نیستند، بلکه قضاوت‌های جانب‌دارانه‌ای هستند که نهادهای دولت و حکومت را نیروی مشروع سرزمین خود می‌خوانند. (مگوایر و دیگران، ۱۳۹۳: ۷۲۵) بنابراین رابطه بین‌این و در عین حال معکوس میان نكوهش‌های اجتماعی یا مجازات‌ها و مشروع‌سازی دولت‌ها وجود دارد. بدین معنا که دولت‌ها در پرتو تقویت نكوهش‌های اجتماعی و دامن زدن بر کیفرها و ترویج آن در بین عموم، مشروعیت و اقتدار خود را افزایش داده و تثبیت می‌کنند.

۳-۳. بازشناسی جرم دولت از رهگذر پساہنجارباوری تکثرباورانه و ریزوماتیک

چنان که دیدیم جرم‌شناسی پسامدرن سلبی، به واسازی و پرده برداشتن از مناسبات پنهان قدرت و سایر پارادایم‌های برسازنده جرم و هنجار جنائی، مشروعیت خودساخته دولت و نكوهش برساخته آن می‌پردازد. در ادامه، جرم‌شناسی پسامدرن ایجابی، به جستجوی حقیقت‌های ذهنی متکثر و توجه به گفتمان‌های به حاشیه رانده شده و صداهای خاموش، میل‌ها، سلیقه‌ها و باورهای تضعیف شده در تبیین جرم، آسیب یا ستم پرداخته و به بازسازی مفهومی هنجار جنائی و جرم روی می‌آورد. بدین ترتیب در مسیر این بازسازی پسامدرن، شنیده شدن، احساس و ادارک جرم، فارغ از حضور و فراتر از تعریف سیاسی و دولتی آن مدنظر است. تا امکان تبیین بزهدکاری دولت میسر گردد.

مباحث مربوط به تکثرباوری و تقابل آن در برابر وحدت باوری در فلسفه، دین و علوم اجتماعی، دیرینه‌ای دراز و گستره‌ای وسیع دارند. تکثرباوران مدرن با تبیین اثبات باورانه خود و با اعتقاد به وفاق همگانی و اجماع برسر ارزش‌ها و منابع مشترک، نقشی برای اندیشه‌ها و ایدئولوژی در صورت‌بندی سیاست‌ها قائل نبوده و از تأثیر آن بر رفتارهای سیاست‌گذاران غافل هستند. (مارش و استوکر، ۱۳۸۸: ۳۴۱) و حال آن که تکثر باوری پسامدرن با شعاری خواندن موازنه قدرت در نظام‌های لیبرال دموکرات، اعتقادی به تکثر باوری واقعی و دیده شدن هویت، حقوق، منافع، اراده

و استقلال تک‌تک افراد در آن نداشته و آن را بهانه‌ای برای تسلط غیر ملموس دولت بر اراده افراد و گروه‌ها و انحصار طلبی آن می‌پندارد. (فولادوند، ۱۳۷۷: ۳۷۹) از این رو تکثرباوری در اندیشه پسامدرن تفاوت معرفت‌شناختی عمیقی با تکثرباوری مدرن و لیبرال دارد.

تکثرباوری در اندیشه پسامدرن را می‌توان حاصل نگرش ریزوماتیک به سوژه انسانی و دال‌ها دانست که همواره از هرگونه قاعده، اصل یا هنجار مرکززدایی می‌کند و بر پارادایم‌های تغییر، چندگانگی، پویایی، شدن و فلسفه «اینجا و اکنون» تکیه می‌زند. (دلوز، ۱۹۹۴: ۱۱۲) این دیدگاه که به دیدگاه افقی و غیر خطی نیز مرسوم است، در برابر رویکرد درختی یا عمودی و خطی مدرن قرار گرفته و بر نفی همه فرا روایت‌ها و اعتبار بخشیدن به فهم‌های خرد، فردی، موقعیتی و تاکید بر صیوریت (شدن) مداوم و بدون هدف و جهت‌گیری مشخص، متعلق‌گریزی و عقل‌ستیزی مبتنی است. (صالحی، ۱۳۹۵: ۴).

گذشته از اندیشه‌های رادیکال پسامدرن که اغلب جنبه سلبی دارند، لکن نگرش‌های اپسامدرن ایجابی، فضای تکثرباوری ایجابی را در ساحت‌های مختلف زندگی بشری فراهم آورده است. در ساحت جرم‌شناختی، پسامدرنیسم به نوعی «نسبیت باوری تحسین‌آمیز»^۱ و «تجلیل اشتراکی»^۲ گراییده است بدین معنا که همه دیدگاه‌ها از مزیت یکسانی برخوردارند و گفت‌مان‌های علمی، هیچ مزیت بیشتری نسبت به سایر گفت‌مان‌ها ندارند. (برنارد و دیگران، ۱۳۹۲: ۳۵۰) از این رو برای رها شدن از قید و بند چارچوب‌های قدرت محور و ایدئولوژیک علوم جنائی مدرن، جرم‌شناسان پسامدرن، جرم را برحسب مفهوم‌های «ستم» و «آسیب» تبیین می‌کنند. این رویکرد، قلمرو معنایی گسترده‌تری را به جرم می‌بخشد به گونه‌ای که از یک سو با فرا رفتن از اصل قانون‌مداری، جرم را محدود به سیاهه قانون جزای دولتی نمی‌داند و از سوی دیگر در یک نگاه بزه‌دیده محور و ستم‌واره به جرم، گروه‌ها و اقلیت‌های آسیب‌پذیر اجتماعی را مورد توجه قرار می‌دهد.

در این چشم‌انداز نظری، سوژه انسانی، هویت متکثر، بدون تمایز، غیر موقعیتی و غیر عاملیتی خود را باز می‌یابد. باری توجه ریزوماتیک و متکثر به انسان - از جنبه‌ی اگریستانسیالیستی - و شناخت و قبول وی به عنوان نوع بشر، فارغ از هرگونه موقعیت سوژگانی یا سوژکتیویته وی ایجاد یا تحمیل هرگونه آسیب، ستم، انکار یا تحقیر را بر نوع بشر، ناروا می‌پندارد. چه از سوی فرد صورت پذیرد؛ چه توسط هر نهادی اعم از دولت یا حاکمیت. بدین تربیت اقدامات دولت‌ها و دولتمردان حتی با توجه‌های به ظاهر موجهی چون حفظ امنیت ملی، نظم عمومی، انسجام اجتماعی، نمی‌تواند موجب نفی انسانیت و کاستن از موجودیت، هویت و تمامیت آن گردد. این رهیافت تکثرباور و ریزوماتیک پسامدرن، تبیین روشن‌تری از جرم دولتی را فراهم می‌آورد.

۳-۴. بزه‌دیده‌شناسی پسامدرن و ستمگری دولتی

با پدیدار شدن جرم‌شناسی پسامدرن و نحله‌هایی چون جرم‌شناسی صلح باور مفهوم بزه‌دیدگی، اهمیت چشمگیری یافته و توجه به ستم و آسیب، به جای جرم و تأکید بر ترمیم و جبران به جای سزادهی، افق‌های جدید بزه‌دیده‌شناسی پسامدرن را گشوده است. بزه‌دیده‌شناسی رادیکال - انتقادی که به نظر همسو با تفکرات پسامدرنیسم است، بیشتر بر مفهوم ستم استوار است و همه شکل‌های درد و رنج‌های بشری را در برمی‌گیرد و بر پایه این شناخت استوار است که فقر، گرسنگی، مراقبت‌های بهداشتی ناپسند، تحریم‌ها، جنگ و بیکاری، همگی به یک اندازه از نظر اجتماعی زیان‌بارند و شاید زیان‌بارتر از بیشتر رفتارها و رویدادهایی که، به طور معمول به تعریف قانونی و رسمی جرم می‌انجامد. در این دیدگاه سامانه دادگری جنائی در ایجاد و گسترش بزه‌دیدگی نقش دارد. بدین‌سان، خطاکاری نهادی، که حقوق بشر را نقض می‌کند، قانون شکنی پلیس، بازداشت و حبس غیرقانونی، فساد سیاسی و اعمال کژروانه یا آسیب زای دولت که ممکن است جرم انگاشته شود یا نشود؛ همگی به منزله مولفه‌هایی در راستای تبیین جرم دولتی به کار روند. (رایجیان اصلی، ۱۳۸۵: ۱۱۶) بر این اساس می‌توان مفهوم بزه‌دیدگی را به هرگونه بی‌توجهی، تبعیض، زورگویی، محرومیت، شکنجه یا اجبار، فساد و نا کارآمدی ساختاری از سوی دولت‌ها، تسری داد. در این چشم‌انداز نظری، بزه‌دیده‌شناسی انتقادی و حقوق بشر به هم پیوند می‌خورند در این معنا، بزه‌کار و بزه‌دیده هر دو قربانی و محصول ساختارهای حاکم و سلطه سیاسی دولت‌ها هستند.

بر اساس این تحلیل نظری برخی از پژوهشگران - چون الیاس - به وجود پیوند تنگاتنگ و لازم و ملزومی، بین بزه‌دیده‌شناسی و حقوق بشر اذعان می‌کنند. در این رویکرد بزه‌دیده‌شناختی - حقوق بشری، برداشت‌های موجود از بزه‌کاری، بزه‌دیدگی، جنایت‌های علیه بشریت و مشروعیت هنجارگذاری دولت‌ها به چالش کشیده می‌شود. همچنین پیوند دادن بزه‌دیده‌شناسی و حقوق بشر به یکدیگر، ارتباط سیاسی آن‌ها را آشکار می‌سازد. این بزه‌دیده‌شناسی نوین، نه تنها نمایانگر یک دانش عمیق‌تر است، بلکه ابزاری قوی‌تر را برای تحلیل عدالت اجتماعی فراهم می‌سازد که از رهگذر آن می‌توان همه قربانیان و قربانی شدن‌ها را بررسی کرد. سرانجام این پیوند عمیق واقع باورانه، تا جایی گسترده می‌شود که هر جرمی را برخاسته از ستمگری علیه نوع بشر قلمداد می‌کند و بزه‌دیده‌شناسی نوینی را نوید می‌دهد که با فراتر رفتن از مطالعه رفتار مجرمانه، در پی پوشش دادن به هرگونه کژروی اجتماعی است. بر این اساس می‌توان برای تبیین نقض‌های حقوق بشری که از رهگذر حکومت‌ها ارتکاب می‌یابند (جرایم دولتی) و به همین دلیل ممکن است در نظام حقوق داخلی جرم انگاشته نشوند، از این پیوند محکم بهره گرفت. (رایجیان اصلی، ۱۳۸۵: ۱۳۲) بنابراین بزه‌دیده‌شناسی پسامدرن با رها شدن از قید و بندهایی چون تعریف قانونی و رسمی جرم و

عبور از دولت بنیادی هنجار جنائی، بر پایه آسیب‌انگاری و ستم‌دیدگی افق‌های تازه‌ای را در راستای تبیین جرم دولتی گشوده است.

۵-۳. جنبه‌های شناسایی شده و جنبه‌های پنهان جرم‌های دولتی به مثابه سوءاستفاده از قدرت

با توجه به نگرش پساہنجاری و نادولتی به مفهوم جرم و تبیین آن براساس معیارهای آسیب و ستم اینک می‌توان بدون توجه به مبانی جرم‌شناسی رایج از جمله اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها - که در سیطره دولت‌ها قرار دارند- رفتارها، دستورها و تصمیم‌های زیانبار، ستمکارانه و به عبارتی مجرمانه دولتی را در هر نقطه از جهان، از حیث به مخاطره انداختن حق‌های زیست‌بنیاد بشر، به عنوان جرم، مورد شناسایی و تحلیل قرار داد. اعم از آن که دارای پیشینه جرم‌انگاری در قوانین داخلی یا مقررات بین‌المللی باشند که تحت عنوان جنبه‌های آشکار و شناسایی شده جرایم دولتی می‌توان از آنان نام برد و یا هرگز فرصت طرح، ظهور و جرم‌انگاری پیدا نکرده‌اند که به عنوان جرایم پنهان یا انکار شده می‌توان از آنان یاد کرد.

فارغ از شناخته بودن یا نبودن جرم‌های دولتی برخی از نویسندگان، اینگونه از جرم‌ها را به سه دسته کلی تقسیم کرده‌اند: دسته نخست، جرایمی را در بر می‌گیرد که توسط مأمورین و کارگزاران دولتی در راستای حفظ امنیت و کنترل سیاسی دولت و نهادهای ذیربط صورت می‌گیرد. مانند مهندسی انتخابات، ارتشاء و تهدید یا سرکوب مخالفان سیاسی و سانسور احزاب سیاسی. دسته دوم، جرایمی است که توسط ارتش یا پلیس و یا سازمان‌های شبه نظامی بنا به خواست دولتمردان یا با پشتیبانی دولت ارتکاب می‌یابد؛ که از رهگذر به ظاهر مشروع خشونت دولتی و با شکل‌هایی چون دستگیری گسترده، کتک کاری، شکنجه، تهدید، بازداشت‌های طولانی مدت، قتل، پاک‌سازی نژادی، قومی، عقیدتی، نسل‌کشی و جرایم علیه بشریت صورت می‌گیرد؛ که ممکن است در داخل مرزهای ملی و یا خارج از آن بر ضد دیگر ملت‌ها یا شهروندان آنها ارتکاب یابد. نمونه‌های ذکر شده در این مورد تهاجم نظامی آمریکا به عراق و تحت شکنجه قرار دادن و زندانی کردن بسیاری از عراقی‌ها توسط سربازان ارتش آمریکا و بریتانیا است. دسته سوم، شامل جرایم اقتصادی ارتكابی دولت‌هاست - چه به صورت انفرادی و چه به صورت مشارکت با شرکت‌ها؛ که به جرایم شرکتی - دولتی موسوم است و می‌تواند شکل‌های گسترده‌تری را شامل شود؛ مانند استثمار کارگران و بهره‌کشی از آنان، نقض قواعد ایمنی و سلامت که موجب مرگ یا آسیب کارگران گردد؛ تملک غاصبانه و غیرقانونی زمین و دیگر منابع مادی از صاحبان قانونی آنها، فساد مالی و در سطح فرا ملی شامل پولشویی بین‌المللی، تحریم‌های غیر انسانی، استثمار و کشورهای ضعیف و غیره. (اوبرین و یار، ۲۰۰۸: ۱۵۹) به این دسته‌بندی می‌توان جرم اجتماعی -

فرهنگی (از قبیل محروم‌سازی فرهنگی، آموزشی، بهداشتی، ایجاد هراس اخلاقی، تحقیر اجتماعی، ایجاد زمینه‌های فقر فرهنگی، فساد اخلاقی، اعتیاد، عدم مراقبت از افشار آسیب‌پذیر و...) را نیز افزود.

۱-۵-۳. جنبه‌های آشکار و شناسایی شده جرم‌های دولتی

شدت، گستردگی و اهمیت برخی از رفتارهای منتسب به دولت‌ها و دولتمردان - به ویژه - در طول قرن بیستم، موجب شناسایی و هنجارگذاری جنائی نسبت به آن‌ها، طی اسناد متعدد بین‌المللی یا مقررات کیفری داخلی بعضی از کشورها گردید و امروزه، به عنوان جرم‌های دولتی یا جنایت‌های بین‌المللی شناخته می‌شوند. با وجود این هر چند مفهوم جرم‌شناختی جرم دولتی، تا حدود زیادی با مفهوم حقوقی جنایت‌های بین‌المللی هم‌پوشانی دارد؛ اما این دو به طور دقیق یکسان نیستند. از یک طرف گستره جرم دولتی - به شرحی که بیان گردید - وسیع‌تر است و همه جرم‌های دولتی، جنایت‌های بین‌المللی نیستند. از سوی دیگر، همه جنایت‌های بین‌المللی هم جرم دولتی محسوب نمی‌شوند.

اگر امروزه از جنبه‌های آشکار و جرم‌انگاری شده یا شناخته‌شده جرایم منتسب به دولت‌ها و دولتمردان سخن گفته می‌شود، این بدان معنا نیست که این جرایم به عنوان جرایم دولت‌ها، دیرینه طولانی مدتی در اندیشه حقوق و دادگری جنائی داشته‌اند؛ بلکه جنایات هولناک علیه بشریت و جنگ‌های جهانی و سپس جنگ‌های منطقه‌ای و داخلی متعدد در طول قرن بیستم و آسیب‌های شدید آن‌ها از یک سو و جریان‌های انتقادی در حوزه حقوق جنائی و جرم‌شناسی به ویژه جنبش پسامدرنیسم از سوی دیگر، آن باورها و ذهنیت‌های عمومی که دولت و دولتمردان را دارای نوعی عصمت، قداست، مصونیت، اقتدار و مشروعیت ذاتی می‌پنداشتند، به کناری زده و فضای مسئولیت‌پذیری، پاسخگویی، مواخذه و محاکمه آنان را به خاطر نقض حق‌های بشری و هنجارهای پسا دولتی از طریق دستیابی به گفتمان‌های جایگزین به ویژه شبکه‌های اجتماعی، رسانه‌های غیردولتی، افشاگری‌ها و رسوایی‌های ژورنالیستی و تضمین‌های حقوق بشری و غیره فراهم ساخته است.

۲-۵-۳. جنبه‌های پنهان و انکار شده جرم دولتی

در کنار جنایت‌های آشکاری چون نسل‌کشی، کشتار جمعی، شکنجه، عقیم‌سازی، کوچ اجباری، قتل مخالفان، دستور جنگ، فساد گسترده، ترور مخالفان و غیره که جنبه‌های آشکار و ملموس جرایم دولتی به شمار می‌روند، گونه‌های دیگری از آسیب‌ها و جرایم هستند که علیرغم زیانبار و ستمگرانه بودن، به واسطه حضور سیاسی، مقتدرانه و به ظاهر مشروع دولت‌ها، یا در سایه انکار یا

بی‌توجهی قرار می‌گیرد و یا به نام امنیت عمومی، نظم عمومی حاکمیت ملی، اخلاق عمومی و یا دادگری جنائی توجیه می‌گردد. وانگهی در مواردی نیز برخی رفتارهای مجرمانه دولتمردان، علیرغم نقض قوانین موجود تحت تاثیر هژمونی سیاسی دولت و لابی‌گری‌های سیاسی به مرحله دادرسی و یا اجرا نمی‌رسد. بنابراین می‌توان این جنبه از جرم‌های دولتی را به شکل جرم‌انگاری‌های افراطی و امنیت مدار، کیفرگذاری‌های غیرضروری، خشن و نانسانی، آسیب‌های ساختاری و کیفر‌گریزی دولتمردان صورت‌بندی کرد.

۵-۲-۱- از جرم‌انگاری‌های افراطی تا کیفرگذاری‌های شدید

بررسی اغلب نظام‌های کیفری در جهان حکایت از گسترش سرسام آور هنجارگذاری‌های جنائی رسمی دارد. قوانین کیفری امروزه، رفتارهایی را مجازات می‌کنند که در گذشته نه چندان دور، اموری مباح و مجاز محسوب می‌شدند. (اسمیت، ۲۰۱۲: ۵۳۸) به همان نسبت که در نظام‌های استبدادی و اقتدارگرا، جرم‌انگاری‌های گسترده، ضد حقوق بشری و ستمگرانه، آشکارا مبتنی بر قدرت سیاسی حاکمیت، شکل می‌گیرد، در نظام‌های لیبرال، دولت‌ها جرم‌انگاری‌های گسترده را در پرتو ایدئولوژی و گفتمان‌های مرموزانه، چون نظم عمومی، امنیت ملی، مصلحت عمومی، یا متمدن سازی و غیره توجیه می‌کنند. از این رو بسیاری از ستم‌های روا داشته شده به انسان‌ها از رهگذر وضع و اجرای کیفرهایی است که ناضروری بودن و غیر انسانی بودن آن‌ها در همان زمان وضع، مبرهن است؛ یا در زمان اجرا و یا پس از آن اثبات می‌گردد. تاریخ حقوق کیفری بیانگر بسیاری از کیفرهایی بوده است که به لحاظ تغییر ساختار حکومت‌ها، گفتمان‌ها و ایدئولوژی‌ها، ناضروری، ستمگرانه و خشن بودن آن‌ها اثبات، اعلام و بلافاصله با روی کار آمدن دولت‌های جدید، برچیده شده‌اند. بنابراین می‌توان به رابطه تنگاتنگ قدرت و ایدئولوژی سیاسی با کیفرهای وضع و تحمیل شده بر انسان‌ها در هر برهه از اوضاع سیاسی و حکومت‌ها پی برد.

این امر برتابنده دو امر بسیار مهم و مناقشه برانگیز است. نخست، این که جرم‌انگاری بسیاری از رفتارها براساس مصلحت‌های سیاسی و ایدئولوژی‌های دولت - بنیاد، صورت می‌گیرد و چندان ارتباطی به ضرورت‌ها و مقتضیات واقعی جامعه و نیازهای آحاد مردم ندارد. (رایجیان اصلی، ۱۳۹۰: ۴) دوم، این که نوع نظام‌های حاکم سیاسی و ایدئولوژی حاکمان سیاسی در تعیین چگونگی و میزان کیفرها و سازوکارهای اجرایی آن‌ها و ضرورت شان، نقش تعیین‌کننده‌ای دارند. در حالی که ناضروری بودن آن‌ها در بسیاری موارد، اثبات گردیده و مغایرت آن‌ها با مبانی و آرمان‌های حقوق بشر و کرامت مداری انسان آشکار شده است. بر این اساس می‌توان هنجارگذاری‌های جنائی دولت - بنیاد را از حیث جرم‌انگاری‌های افراطی، ریسک‌مدارانه یا امنیت‌مدارانه و از نقطه نظر کیفرگذاری‌های ناضروری، شدید، خشن و غیر انسانی، مصداق‌هایی از

رفتارهای مجرمانه دانست و آن‌ها را به مثابه انواع آسیب‌ها، ستم‌ها و جرایم دولتی تلقی نمود. اگرچه به ظاهر شکل قانون به خود گرفته‌اند.

۳-۵-۳. جرایم توجیه شده دولتی؛ مصونیت دولت در سایه قدرت

امروزه بسیاری از اقدام‌ها و تصمیم‌های دولت‌ها با اینکه در قوانین وضع شده توسط خود آن‌ها، جرم‌انگاری گردیده است. لکن به اعتبار چنین توجیه‌هایی، مشمول مصونیت می‌گردند. تخریب و آلودگی زیست محیطی، تملک و فروش منابع، سلب یا محدود ساختن حقوق و آزادی‌های اساسی اشخاص، دستگیری، بازداشت، شکنجه، خشونت پلیسی، ایجاد موانع تردد، ایجاد طرح‌های غیرضروری پرهزینه و کم فایده، سوء مدیریت‌های گسترده‌ی درون شهری که موجب اضرار شهروندان می‌گردد. اعطای اختیارات گسترده به پلیس، ضابطین خاص، مأمورین شهرداری و ادارات دولتی مختلف و غیره که موجب سلب حقوق شهروندی می‌گردد، در زمره این جرایم‌اند. (دکسردی، ۱۳۹۲: ۱۲۲) علاوه بر چنین اقدام‌ها و تصمیم‌های دولتی که به صورت رفتارهای ایجابی رخ می‌دهند، بی‌توجهی‌ها، غفلت‌ها، سکوت و ترک فعل‌های دولتی را نیز باید بدان افزود. به عبارتی در بسیاری از موارد، دولت‌ها برخلاف آگاهی و توان اجرای قانون و اجرای حق و جلوگیری از ستم در برابر هنجارشکنان و ستمگران، سکوت کرده و از اجرای قوانین طفره می‌روند. از این رو، جرم‌شناسان انتقادی به گستره وسیعی از رفتارهای «زیان آور اجتماعی» پرداخته‌اند؛ که چون آن‌ها را قدرتمندان بر ضد بی‌قدرتان مرتکب می‌شوند، مورد جرم‌انگاری و پیگرد رسمی قرار نمی‌گیرند. (برنارد و دیگران، ۱۳۹۲: ۳۴۰-۳۴۱) بنابراین گرایش‌های تازه‌تری میان بزه‌دیده‌شناسان انتقادی ایجاد شده است که جرم دولتی را در قالب مطالعه بزه‌دیدگی‌های سیاسی و اقتصادی ناشی از سوءاستفاده از قدرت واکاوی می‌کنند. (رایجیان اصلی، ۱۳۹۹: دیباچه) این موضوع که در اعلامیه اصول بنیادی عدالت برای بزه‌دیدگان و قربانیان سوءاستفاده از قدرت مصوب ۱۹۸۵ سازمان ملل، نیز مورد توجه قرار گرفته، آن دسته از رفتارهایی را در بر می‌گیرد که به رغم منع آن‌ها در حقوق جنائی داخلی کشورها، ولی به دلیل تفوق قدرت سیاسی یا اقتصادی مرتکبان، این قوانین در حق آنان اجرا نمی‌شود. بر همین اساس به عنوان سوءاستفاده از قدرت مربوط به اجرا نکردن قانون نامیده می‌شود. بدین سان اینگونه سوءاستفاده از قدرت، ممکن است در بردارنده نقض عمدی قانون به صورت منفعلانه از سوی حکومت باشد؛ مانند زمانی که کارگزاران حکومتی - یا دولت مردان- با نادیده گرفتن و رعایت نکردن هنجارهای جنائی و قوانین ملی ممنوع کننده آدم ربایی، شکنجه و قتل عمدی، ناپدیدسازی شمار گسترده‌ای از اشخاص را سبب می‌شوند. همچنین سکوت و ترک فعل آگاهانه حکومت در برابر ناقضین قوانین مربوط به آلودگی زیست محیطی توسط شرکت‌های بزرگ، قاچاق دارو، ورود مواد غذایی آلوده

(رایجیان اصلی، همان، ۱۵۲-۱۵۳) و همکاری منفعلانه برخی دولت‌ها با مافیای قاچاق مواد مخدر، پولشویی و قاچاق اسلحه و مهمات یا همکاری با تروریسم نیز از چنین جرایم توجیه شده دولت‌ها به شمار می‌آیند. در سطح بین‌المللی نیز حمایت از دولت‌های ستمگر و متجاوز یا سکوت در برابر جنایات ضد بشری این دولت‌ها توسط برخی از دولت‌های دیگر به بهانه‌ی منافع اقتصادی مشترک یا امنیت‌های منطقه‌ای و غیره از موارد اینگونه جرایم دولتی است. نمونه‌های بارز آن، رویکرد منفعلانه برخی از دولتمردان عربی منطقه در برابر فجایع ضد بشری در منطقه غزه و فلسطین و کشورهایایی مثل عراق، سوریه و افغانستان بوده است.

۴-۵-۳. جرایم پنهان شده ساختاری دولت

چنانچه دیدیم، یکی از ملاحظات اساسی جرم‌شناسی انتقادی به ویژه پسامدرن، عنایت ویژه آن به ساختارهای موجود سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و زبانی است. از این رو بخش عمده جرایم شناسایی نشده دولت‌ها، در ساختارهای یاد شده لانه کرده‌اند. به عبارت دیگر، بی‌توجهی دولت‌ها به مسئله فقر، بیکاری، رفاه، آموزش و عمده‌ی نیازهای زیستی و ساختاری مردمان اش، که آنان را در معرض آسیب پذیری قرار می‌دهد از زمره جرایم دولتی است. (گرین و وارد، ۱۳۹۸: ۹۹) یا روا داشتن تبعیض‌های ایدئولوژیک و عقیدتی می‌تواند از موجبات و مصادیق ستم، آسیب و جرم‌های ناشناخته و پنهان به شمار آید.

بدین سان در هر جامعه‌ای، کسانی که موقعیت اقتصادی و سیاسی پایینی دارند، بیشتر از سایرین در معرض درد و رنج‌های ناشی از سیاست‌های دولت قرار می‌گیرند. برای نمونه مراقبت‌های پزشکی اساسی، دسترسی به سامانه حقوقی و فرصت‌های تحصیلی از نظر شخصی یا خانوادگی، نژادی، قومی، مذهبی یا جنسیتی؛ نیازهای اساسی انسانی، مانند آب نوشیدنی سالم و فاضلاب کارآمد، در بسیاری از منطقه‌های جهان، کم یاب اند و همیشه این افراد محروم‌اند که فشار این رنج‌ها را تحمل می‌کنند. (کازلاریچ، ۱۳۹۶: ۶۶۷) این آسیب‌ها ناشی از عدم تعهد، رفتارهای تبعیض‌آمیز، بی‌کفایتی سیاسی و خودکامگی دولتمردان است و یا در نتیجه تروریسم اقتصادی پشیمانی شده دولتی رخ می‌دهند، که در آن، از تحریم‌ها به عنوان شکلی از فشار بر مردم غیرنظامی کشور هدف، به منظور ایجاد تغییر سیاسی یا اقتصادی مورد نظر استفاده می‌شود؛ که پیامدهای شدیدی بر جمعیت آن - مانند شیوع بیماری، سوء تغذیه و حتی مرگ - را وارد می‌سازد. نمونه‌های اینگونه از آسیب‌ها در تحریم‌های صورت گرفته از سوی ایالات متحده آمریکا نسبت به مردم کوبا و عراق و اخیراً کشور ایران نمایان گردیده است.

علاوه بر موارد بالا از این نکته نیز نباید غافل شد که اغلب هنجارهای جنایی موجود به دلیل قدرتمندی سیاسی دولتمردان حتی در صورت انتساب جرم، موقعیت و قابلیت اجرایی پیدا

نمی‌کنند. از این رو حتی با وجود متن قانون جزایی، تفسیرهای متنیِ فرا حقوقیِ مصلحت‌آمیز و مسامحه‌ای، ناظر بر عناصر جرم، موجبات تخفیف یا گریز از تعقیب یا محاکمه و یا کیفر را برای دولتمردان فراهم می‌نماید. یکی از موارد بارز، تفسیر فرا فکنانه و انتقال اتهام و مجرمیت به افراد رده پایین دولتی است. بدین ترتیب که علیرغم ارتکاب جرم، تحت امر دولتمردان یا صاحب منصبان رده بالا، در عمل کارکنان رده پایین به عنوان مباشرین جرم، تحت تعقیب، محاکمه و مجازات قرار می‌گیرند.

نتیجه‌گیری

در تبیین پسامدرن از دادگری جنائی و جرم، دارا بودن خصلت‌های اثبات باورانه، عینیت باورانه و همچنین قراردادی (مبتنی بر وفاق جمعی) بودن هنجارهای جنائی موجود، رنگ می‌بازند، چرا که از این منظر، قانون هیچ‌گاه نمی‌تواند از خصلت ارزشی، جانب دارانه و گزینشی خود رها شود. بدین ترتیب هنجارگذاری و هنجارهای جنائی برآیندِ گفتمان غالب سیاسی‌اند که در پرتو قدرت، ایدئولوژی و زبان دولت - بنیاد، شکل می‌گیرند. از این رو جرم‌شناسی پسامدرن، دادگری جنائی دولت - بنیادِ مدرن را مردود می‌شمارد و عملکرد آن را از هنجارگذاری جنائی گرفته تا هنجارگذاری کیفری (کیفردهی)، عین ناعدالتی می‌خواند و منشاء اصلی این ناعدالتی را در وجود گفتمان‌های ایدئولوژیک و سیاست - بنیاد و سلطه‌ی آن‌ها بر دیگران، ایزوله کردن و محروم ساختن خرده‌فرهنگ‌های موجود در جامعه، ساکت و خاموش کردن دگراندیشان یا اقلیت‌های بومی، قومی و نژادی، زنان، اقلیت‌های دینی و هم‌جنس‌گرایان، شنیده نشدن صداهای غایب یا خاموش، کلیت باوری، تقدس مآبی و امپریالیسم، به‌منظور حفظ و توسعه قدرت و تداوم حاکمیت می‌داند. لذا دولت‌ها با استفاده از ابزارهای در اختیارشان چون رسانه، تریبون‌های عمومی، حق تبلیغات گسترده، قدرت و مشروعیت هنجارگذاری و غیره، اغلب از ارزش‌هایی حمایت می‌کنند که به طور مستقیم یا غیرمستقیم در نهایت تضمین و تأمین‌کننده اقتدار سیاسی و حقوقی آنان است. در ورای این اقتدار سیاسی - حقوقی است که ایدئولوژیِ مصونیت کیفری و معصومیت سیاسی دولت ریشه دوانیده و هرگز فرصتی برای طرح مفهوم جرم دولتی در عرصه حقوق جنائی مدرن و جرم‌شناسی رایج پدید نمی‌آید.

جرم‌شناسی پسامدرن با واسازی مفهوم جرم و تأکید بر برساختگی آن برای واکاوی و تبیین پسامدرن از آن از مفهوم آسیب و ستم بهره می‌برد و در این مسیر مفهوم جرم را با مفهوم انسانیت پیوند می‌دهد. با واسازی مفهوم جرم و هنجار جنائی در رویکرد پسامدرن، مرجعیت و مشروعیت دولت به عنوان صاحب امتیاز و یا نماینده وجدان جمعی یا اراده ملت در فرآیند هنجارگذاری، زدوده یا کم فروغ‌تر می‌گردد. اندیشمندان پسامدرن با واسازی رابطه قدرت - معرفت، قدرت -

دانش و قدرت - بهنجارسازی، نشان می‌دهند که اقتدار و مشروعیت هنجارگذاری دولت نه در راستای اصلاح و درمان یا بازپروری، و نه حتی رضایت خاطر بزه‌دیده، بلکه نوعی اعمال قدرت بر تن مجرم و اذهان سایرین بوده است و مشروعیت و قدرت هنجار را ناشی از تکنیک انضباطی و سیاسی دولت می‌دانند. بدین سان با زوال یا تقلیل مرجعیت و مشروعیت ذاتی دولت و اقتدار هنجارگذاری آن، مصونیت جنائی دولت نیز ضعیف‌تر شده و مجال جرم‌انگاری رفتارهای دولت و دولتمردان را میسر می‌سازد.

بنابراین گذشته از جنبه‌های شناخته شده جرم‌های دولتی در دهه‌های اخیر و صرف‌نظر از توجیه، انکار و عدم قابلیت اجرایی آن‌ها نسبت به حاکمان و دولتمردان به دلیل تفوق سیاسی‌شان، بخش عمده‌ای از رفتارها، دستورها و تصمیم‌های دولتی به رغم زیانبار و ستمگرانه بودن نه تنها نفی نمی‌شوند بلکه ملبس به ایدئولوژی‌های سیاسی چون فایده‌مندی، ضرورت‌های امنیتی، اخلاقی، و اجتماعی شده و شکل هنجار جنائی و قانون جزائی به خود می‌گیرند. در حالی که تردیدی در ناسودمندی اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی آن‌ها نیست. چنین جرم‌انگاری‌های غیرضروری، غیرانسانی، افراطی و اغلب امنیت‌مدار دولت‌ها و استفاده از کیفرگذاری به عنوان ابزاری در جهت سرکوب مخالفان، ارباب عمومی، به دست گرفتن اوضاع سیاسی فضای زندگی اجتماعی و فردی را رفته رفته، تنگ‌تر کرده و شکل تازه‌ای از برده‌داری دولتی مدرن را رقم می‌زند. در نتیجه، همین مداخله‌های دولتی اغلب ناضروری، در حوزه خصوصی زندگی انسان، فی‌نفسه آسیب‌زننده و ستمگرانه است؛ که منجر به سلب حیات، آزادی، عمر، فرصت‌ها، موقعیت‌ها، سلامتی، ثروت و تحمیل درد و رنج جسمی یا روحی بر بسیاری اشخاص مجرم‌انگاشته شده، توسط دولت‌ها می‌گردد.

بدین سان در جرم‌شناسی پسامدرن جرم‌انگاری و کیفرگذاری از آشکارترین و سرکوب‌گرتترین جلوه‌های اقتدار سیاسی دولت است. از این رو در تبیین ذهنیت محور و پساگونه از کیفر، به ویژه کیفرهای مبتنی بر نظارت و انضباط کیفری مدرن، به لحاظ فقدان مشروعیت ذاتی و اصالت جوهری دولت در دادگری جنائی، هرگونه وضع و تحمیل مجازات از سوی دولت‌ها به مثابه سوءاستفاده از قدرت است. بنابراین در این چشم‌انداز نظری، بسیاری از کیفرهای اعمال شده، بلاوجه، نامشروع، ناعقلانی، ناسودمند، غیرضروری، ستمگرانه و مجرمانه خواهند بود. به علاوه با تکیه بر رویکرد آسیب‌انگاری جرم و ستم‌دیده محوری در جرم‌شناسی پسامدرن بسیاری از اقدام‌ها، تصمیم‌ها، سوء مدیریت‌ها، خودخواهی‌ها، غفلت‌ها و زیاده‌خواهی‌های دولت‌ها منجر به بزه‌دیده‌سازی ساختاری، چون جنگ، کشتار جمعی، فقر، بیکاری، آوارگی، بحران‌های روحی و روانی، اعتیاد، بیماری‌های مهلک و... گردیده است.

منابع:

- آوتویت، ویلیام و باتامور، تام، فرهنگ علوم اجتماعی قرن بیستم، ترجمه حسن چاوشیان، نشر نی
- برنارد، تامس؛ اسنیس، جفری و جرولد الکساندر، جرم‌شناسی نظری ولد، ترجمه علی شجاعی، ویراست ششم، نشر دادگستر، ۱۳۹۲
- برننس، هانس، مبانی نظریه ادبی، ترجمه محمدرضا ابوالقاسمی، نشر ماهی، ۱۳۸۴
- پور محمد، اباست و کرم روان، فرمان، مبانی فلسفی دخالت دولت در تعیین حقوق فردی، نشر آئین، ۱۳۹۳
- دریفوس، هیوبرت و رایینو، پل، میشل فوکو: فراسوی ساختگرایی و هرمنوتیک، ترجمه حسین بشیریه، نشر نی، ۱۳۹۴
- دکسردی، والتر. اس، جرم‌شناسی انتقادی معاصر، ترجمه مهرداد رایجیان اصلی و حمیدرضا دانش ناری، نشر دادگستر، ۱۳۹۲
- دلماس مارتی، میری، نظام‌های بزرگ سیاست جنائی، جلد یک، ترجمه علی حسین نجفی ابرند آبادی، نشر میزان، ۱۳۹۳
- رابرتسون، یان، درآمدی بر جامعه؛ با تأکیدی بر نظریه‌های کارکردگرایی، ستیز و کنش متقابل، ترجمه حسین بهروان، انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۷
- رایینسون، دیو، نیچه و پست مدرنیسم، ترجمه محمود مقدس، انتشارات مهرگان خرد، ۱۳۹۴
- رایجیان اصلی، مهرداد، تعامل جرم‌شناسی و حقوق بشر بر پایه مفهوم سواستفاده از قدرت، فصلنامه پژوهش حقوقی دانشگاه قم، سال اول، شماره سوم، ۱۳۹۰
- رایجیان اصلی، مهرداد، جرم‌انگاری سوءاستفاده از قدرت در پرتو تعامل نظام حقوق بشر و حقوق کیفری، رساله دکتری، دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۵
- رایجیان اصلی، مهرداد، درآمدی بر جرم‌شناسی، انتشارات سمت، ۱۳۹۸
- شاملو، باقر و کاظمی جویباری، مهدی، پست مدرنیسم و باز اندیشی مفهوم جرم، فصلنامه پژوهش حقوق کیفری، دوره چهارم، شماره ۱۲، ۱۳۹۴
- صادقی فسایی، سهیلا و پروین، ستار، جرم بر ساخته ذهنیت، گفتمان و قدرت، مجله پژوهش حقوق عمومی سال ۱۳، شماره ۳۳، ۱۳۹۰
- صالحی، مرجان، بررسی اندیشه ریزوماتیک ژیل دلوز و دلالت‌های آن بر پرورش تفکر خلاق، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشکده روانشناسی و علوم تربیتی دانشگاه تهران، ۱۳۹۵
- غلامی، نبی اله و عباسی، محمود، درآمدی بر مفهوم جرم دولتی از منظر اصول اخلاق زیستی، مجله اخلاق زیستی، دوره هفتم، شماره ۲۴، ۱۳۹۶

- فوکو، میشل، مراقب و تنبیه (تولد زندان)، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، نشر نی، ۱۳۸۵
- فولادوند، عزت‌الله، خرد در سیاست، انتشارات طرح نو، ۱۳۷۷
- قورچی بیگی، مجید، رویکرد جرم‌شناختی به جرم دولت، از غفلت تا مطالعات آینده، چاپ شده در علوم جنائی تطبیقی در پرتو همکاری‌های بین‌المللی، نشر میزان، ۱۳۹۳
- کازلاریچ، دیوید، بزه‌دیدگی و جرم‌شناسی فراملی، ترجمه مهرداد رایجیان اصلی و مهران پرسته، چاپ شده در مجموعه جرم‌شناسی فراملی: به سوی جرم‌شناسی جنایات بین‌المللی، نشر میزان، ۱۳۹۶
- کانر، استیون، پست مدرنیسم و ... (مجموعه مقالات) ترجمه علی معصومی و دیگران، نشر چشمه، ۱۳۹۴
- کلگ، استوارت. آر، چهارچوب‌های قدرت، ترجمه مصطفی یونسی، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۳
- گارلند، دیوید، مجازات و جامعه مدرن، ترجمه نبی‌اله غلامی، نشر میزان، ۱۳۹۵
- گرین، پنی و تونی وارد، جرم دولتی، حکومت‌ها، خشونت و فساد، ترجمه معاذ عبداللهی و بهار محمدی، انتشارات بهنامی ۱۳۹۸
- مارش، دیوید و استوکر، جری، روش و نظریه در علوم سیاسی، ترجمه امیر محمد حاجی یوسفی، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۸
- محمدپور، احمد، روش تحقیق معاصر در علوم انسانی، انتشارات ققنوس، ۱۳۹۶
- مکاریک، ایرناریمان، دانشنامه نظریه‌های ادبی معاصر، ترجمه بهزاد نبوی و احمد حسینی، نشر آگه، ۱۳۸۵
- مگوایر، مایک؛ مورگان، راد و رینر، رابرت، دانش‌نامه جرم‌شناسی آکسفورد، (مجموعه چهار جلدی)، ترجمه حمیدرضا ملک محمدی، نشر میزان ۱۳۹۵
- منوچهری، عباس، قدرت، مدرنیسم و پست مدرنیسم، مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۲۱ و ۱۲۲، ۱۳۷۶
- میر مجیدی، سیده؛ و دیگران؛ تحلیل بر ساخت گرایانه‌ی فرآیند جرم‌انگاری در ایران براساس نظریه واقعیت اجتماعی جرم، فصلنامه پژوهش حقوق کیفری، سال چهارم، شماره ۱۴، ۱۳۹۵
- نجفی ابرند آبادی، علی حسین، از جرم‌شناسی تا آسیب اجتماعی‌شناسی، نشریه تحقیقات حقوقی، شماره ۵۲، ۱۳۹۰
- نوریس، کریستوفر، شالوده شکنی، ترجمه پیام یزدانجو، نشر شیرازه، ۱۳۸۰

- نیازمند، ندا و رایجیان اصلی، مهرداد، واکاوی بزهدیدگان در آینه دیوان جنایی بین‌المللی، نشر میزان، ۱۳۹۹
- وایت، راب و هاینز، فیونا، جرم و جرم‌شناسی، ترجمه علی سلیمی، انتشارات پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۲
- ون‌هام، فرانسواز، آسیب اجتماعی شناسی: رشته‌ی جدید، توسعه قلمرو جرم‌شناسی؟ ترجمه سید حسن حسینی و اقبال محمدی، چاپ شده در دایره‌المعارف علوم جنائی، کتاب دوم، نشر میزان، ۱۳۹۵
- هوارث، دیوید، گفتمان، ترجمه احمد صبوری، نشر آشیان، ۱۳۹۷
- هیکس، استیون، توضیح پست مدرنیسم؛ شک آوری و سوسیالیسم از روسو تا فوکو، ترجمه خاطره ظهرابی و فرزانه احسانی، نشر پژوهاک، ۱۳۹۱
- Arigo, Bruce.A and Bernard,J. Thomas, Postmodern Criminology in Relation to Radical and Conflict Criminology,1997.in <https://link.springer.com>
- Deleuze, Gilles and Guattari, Felix. What is Philosophy? Translated by Hugh Tomlinson and Graham Buychell. Colombia University Press. 1994
- Derrida. Jacques, Margins of Philosophy. Trans by Alan Bass. The University of Chicago press. Harvester Press. 1982
- Hillyard, Paddy , Tombs, Steve and Gordon, Dave, Beyond Criminology: taking harm seriously, Pluto press, Londen.2004
- Mc Laughlin, Eugene and Muncie, John. The Sage Dictionary of Criminology. London: Sage Publication. 2001
- Milovanovic, Dargan, Legalistic Definition of Crime and An Alternetive View. Link Available: <http://anali.ius.bg.ac.rs>. 2007
- O'Brien, Martin and Yar, Majid, Criminology: the Key Concepts, Published by Rotledge. 2008
- Smith, Stephen. F, Overcoming Over Criminalization, Journal of Criminal Law and Criminology. Vol. 102. Retrieve from <http://scholarship.lawandedu>. 2012